

# اخوانیات ابن امین

مژگان علیپور

ابن امین را ز عشق خویش مده پند  
در سر هر کس همین هواست علی جان  
مرحوم حاج آقا علی‌خان قره‌داغی طبع شعر داشت و استاد  
سیدعلینقی امین اشعاری که مرحوم قره‌داغی در وصف مرحوم  
امین‌الشریعه گفته است، در کتاب **تاریخ سبزواری** (تهران، ۱۳۸۱، ص ۴۱۹-۴۲۰) به مطلع زیر ثبت کرده است:  
یارم چو برگرفت ز رویش نقاب را  
اندر حجاب کرد خور و ماهتاب را



ای امینا رفتنت نزدیک شد

روز روشن پیش ما تاریک شد  
ضمناً امین‌الشریعه نیز در **سبعه‌ی امینی** خود که بخشی از آن در  
کتاب **ادبیات معاصر ایران** به قلم پروفیسور دکتر سیدحسن امین  
(دایرة‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۴) چاپ شده است، به نام حاج آقا  
علی‌خان قره‌داغی در اواخر یکی از مثنویات خود تصریح کرده است.

## شמושک و دیوان پروین

۲- استاد امین روز جمعه ۱۳۳۵/۷/۱۹ برابر هفتم ربیع‌الاول  
۱۳۷۶ قمری به همراه تنی چند از دوستان از شهر گرگان به دعوت  
حبیب‌الله کمالی به روستایی به نام شמושک در اطراف گرگان دعوت  
شده بود و در آنجا صحبت، از شاعران معاصر به پروین اعتصامی  
انجامید و میزبان **دیوان پروین** را به استاد امین هدیه کرد. استاد امین  
به این مناسبت به بدیعه سرود:

هفتم ماه ربیع‌الاول  
در شמושک که بود رشک ارم  
من و حاجی ریس و عاظ<sup>۱</sup>  
موسوی<sup>۲</sup> سید فرخنده شیم  
هر سه وارد به کمالی<sup>۳</sup> بودیم  
آن که صیت کرمش گشته علم  
محضری بود و دم و دود خوشی  
هر سه<sup>۴</sup> با حال خوشی پهلوی هم  
صحبت از شعر و ادب شد بسیار  
گاه مدح از یک و گاه از یک دم  
شعر پروین به میان چون آمد  
همه تحسین نمودند و کرم  
پس کمالی به من این **دیوان** داد  
که همی ذکر وی از دل نبرم

□ در شماره‌ی بیست و دوم **ماهنامه‌ی حافظ**، آقای دکتر  
اسماعیل تاج‌بخش، (عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی)،  
مقاله‌ی در باب «اخوانیات مهدی اخوان» چاپ کرده بودند که بعداً هم  
مورد نقد آقای غلام‌رضا صدیق (مدرس سابق دانشگاه فردوسی) واقع  
گردید. مقالات مزبور، با نزدیک شدن ششمین سالگرد زنده‌یاد استاد  
سید علینقی امین متخلص به ابن امین (۱۲۹۷-۱۳۷۹) مرا به صرافت  
انداخت که «اخوانیات» زنده‌یاد استاد امین را که قبلاً در یادنامه‌ی استاد  
نوشته بودم، تکمیل و به مجله‌ی حافظ تقدیم کنم.

## برای علی‌خان قره‌داغی

۱- استاد امین پس از مرگ پدرش امین‌الشریعه در گرگان در  
۱۳۱۸ خورشیدی، ارتباط خودش را با دوستان پدر در آن شهر حفظ  
کرد و مخصوصاً مرحوم حاج آقا علی‌خان قره‌داغی (فرزند  
عبدالصمدخان میرپنج) که رضاشاه املاک او را مصادره کرده بود،  
هم‌چنان میزبان ایشان بود. مرحوم استاد امین این اشعار را در آن تاریخ  
برای آن مرحوم به اقتفاء شعری از ملک‌الشعراى بهار با ردیف  
علی‌جان به مطلع «نامه‌ات آورد اسکدار علی‌جان» ساخته‌اند.

مهر تو در جان و دل مراست علی جان  
پیکرم از عشق تو به‌یاست علی جان  
بر سر خوانت که پهن باد همیشه  
گر بنشانی مرا به‌جاست علی جان  
ذوق تو سرشار و فکر باز و روان طبع  
این همه از جانب خداست علی جان  
فهم تو در نظم و نثر و رشته‌ی تاریخ  
لایق هرگونه مرحباست علی جان  
خوش سخن و بذله‌گوی و چرب‌زبانی  
مهر عجین در گل شماست علی جان  
بس که به من خوش گذشت نزد جنابت  
چشم فلک دیده‌ور به ماست علی جان  
هیچ مپندار کز تو دل برهانم  
دل ز تو برداشتن خطاست علی جان  
خلعت آقایی و ریاست جمعی  
آمده بر قامت تو راست علی جان  
هرچه به خوبان سزاست بی‌شک و بی‌ریب  
جمله به تحقیق مر تراست علی جان  
هست امیدم که عمر خوش‌گذرانی  
ورد زبان من، این دعاست علی جان



مهتر از دل نبرد ابن امین  
به خدا گر به جز این ره سپرم

### برای یحیی خان قره داغی

در پاسخ یحیی خان قره داغی (مدیر کل آموزش و پرورش) که  
عکس خود را برای استاد امین فرستاده بود، سروده است:  
عکس روی تو در آن روز که افتاد به دست  
دیده از دیدن غیر تو نظر محکم بست  
خنجری از دو طرف بر لب لعلت دیدم  
آگهم کرد که بر سینه‌ی عشاق نشست

### برای نعمت الله عندلیب

استاد امین برای ماده تاریخ مرحوم حاج شیخ نعمت الله سدیری  
مشهور به عندلیب بنا به تقاضای فرزند او حجت الاسلام والمسلمین  
آقای حاج شیخ محمدتقی عندلیبی (از علمای ساکن مشهد)  
سروده‌اند:

نعمت الله      عندلیب      سخن  
آن که بد در علوم دین ذوفن  
در معانی بیان و فن بدیع  
اوستاد ادیب بد به سخن  
با وفا و صفا و اهل سخا  
نیک‌رو نیک‌خو به صوت حسن  
در نوشتن نظیر میرعماد  
در فصاحت کلام او متقن  
وه چه خوش ذوق بود و خوش اخلاق  
محضرش رشک وادی ایمن  
واعظی بود بی‌عدیل و نظیر  
کاشف مشکلات سر و علن  
الغرض مجمع فضائل بود  
عندلیبی که رفت از این گلشن  
نعمت‌اله ز دست مردم رفت  
آیتی رفت و نعمت ذوالمن  
در مزار شعیب بن موسی  
جسم او را شد از قضا مدفن  
روح او چون به سدره کرده مقام  
جان ما رفت گوئیا از تن  
یادش از قلب دوستان نرود  
کرده در قلب عارفان مسکن  
کردگارا به‌نور حیدر و آل  
قبر او را مدام کن روشن  
بعد فوتش سرود ابن‌امین:  
«نعمتی رفته وای داد ز من»  
۱۳۷۸ قمری

### محمد رضا خلیلی

اشعاری ست که مرحوم سیدمحمد رضا خلیلی در مقام عذرخواهی  
از گله‌گذاری قبلی خود به استاد امین سروده است:

دیروز نامه‌یی ز جناب امین رسید  
شادی به جان خسته و قلب غمین رسید  
دل در درون سینه به رقص آمد از نشاط  
شور و نوا به خاطر اندوه‌گین رسید  
بر این فقیر، لوء لوء شهوار معرفت  
از شهریار کشور عرفان و دین رسید  
بر شامگاه تیره‌ی خلوت‌گه خیال  
انوار مهر، زان مه مسند نشین رسید  
گفتی که از شمیم خوشش در مشام جان  
بوی بهار و روضه‌ی خلد برین رسید  
بر من خزان غم‌زده هم‌چون بهار گشت  
یعنی به مهر، خرمی فرودین رسید  
بر تشنه کام سوخته‌ی وادی و داد  
آب صفا به صفوت ماء معین رسید  
شیرینی عبارت و شهد معانی اش  
در کام جان چنان که رسد انگین رسید  
حظاً بصر ز خط خوش آن عزیز یافت  
از مصدر قلم رقم آفرین رسید  
باران حق کدورت وهم و گمان بشست  
علم‌الیقین به سر حد عین‌الیقین رسید  
زان پس که شکوه نامه سپردم به دست پیک  
اصل مجله‌ی نیز به این کم‌ترین رسید  
خواندم، در آن نشان ز اهانت نیافتم  
ضجرت از آن سبب به دل مستکین رسید  
گشتم خجل که فاصله‌ی چشم و گوش را  
بردم ز یاد، لاجرمم کیفر این رسید  
تیر ملامت از گله‌ی ناروا، ز دل  
که از یسار آمد و گه از یمین رسید  
در عین حال شاکرم از راوی خبر  
ما را از او مکاتبه‌یی این چنین رسید  
تجدید عهد و تذکره‌ی خاطرات شد  
از باغ وصل نسترن و یاسمین رسید  
از معدن اخوت، لعلی چنین بخواست  
از مخزن مروت، دری ثمین رسید  
پوزش بخواه از طرف من، ز نور چشم  
کز من بدو گمان بدی سهمگین رسید  
گفتم دعای خیر و شنیدم به گوش هوش  
ز اوج فلک ز فوج ملک امین رسید  
هستم در انتظار که یک روز پیک پست  
گوید بیا بگیر جواب امین رسید

### محمد ابراهیم رفیعی

این اشعار را محمد ابراهیم رفیعی در ۴ آبان ۱۳۴۲ برابر ۸  
جمادی‌الثانی ۱۳۸۳ برای استاد امین سروده است:  
ابن امین که ریشه‌ی آل عبا بود

در حسن خلق آینه‌ی مصطفی بود  
در علم و فضل و دانش و مردی و مردمی  
الحق که مظهر علی مرتضی بود

### علی اکبر امیری

علی اکبر امیری به مناسبت بازگشت استاد امین از سفر حج در  
۱۳۳۹ سروده است:

صد شکر خدا را که شب هجر سرآمد  
سرمایه‌ی فخر علما از سفر آمد  
آن کوکب رخشان که شبی چند نهان بود  
از سوی رسول مدنی چون قمر آمد  
او از پی فرمان خدا، بار سفر، بست  
بس شکر خدا راست که بار دگر آمد  
از کوی شهبی آمده کان خسرو خوبان  
با حکم خدا رهبر جن و بشر آمد  
از نسل نبی چون پسری سوی پدر رفت  
فرزند برومند ز کوی پدر آمد  
آن عالم عامل که به هنگام تکلم  
ریزد ز دهانش همه شهد و شکر آمد  
گرد رخ او هست دوی دل بیمار  
چون از حرم محترم دادگر آمد  
این لطف خدا بود که نظم «تو امیری»  
در محضر مردان خدا با اثر آمد

استاد امین در جواب این قصیده‌ی مفصل که ما شاهبیت‌های آن  
را ذکر کردیم، اشعار زیر را سروده است:  
امیری آن که به ملک ادب امیر بود  
کلام چون شکرش نغز و دلپذیر بود  
به کان سینه، دُر و گوهرش فراوان است  
جوان ز طبع روانش، روان پیر بود  
ز شعر دلکش او زهره در طرب آید  
به دام ذوق سلیمش، خرد اسیر بود  
ز شعر چون شکرش کام خلق شیرین است  
به فن نثر و ادب بهترین دبیر بود  
به فکر بکر، جوان است هم‌چو بخت جوان  
به سال اگرچه جوان، در کمال پیر بود  
ز مال اگرچه نصیبش کم است در عالم  
ز دانش و ادبش بهره‌ی کثیر بود  
روان ابن‌امین است زنده از سخنت  
امیر را نظر مهر بر حقیر بود

### علی اصغر اقدسی

علی اصغر اقدسی سروده است:  
سید علی‌النقی امین سخندان  
عالم و عارف مهین خطیب زمانی  
آن چه صفات حمیده، آن به تو زبید

جوهر عرفان تویی و گوهر کانی  
سیدنا الاعظم و خطیب سخنور  
جای سخن از لبانت دُر بفشانی  
حدّ تو باشد امام جمعه‌ی تهران  
بود شبیهت شهید اول و ثانی  
گر که به بیهق سفر کنی، چه نیکوست  
منتظران توآند عالی و دانی  
ذکر «دعای کمیل» و مجمع یاران  
یاد همه دوستان ز عهد جوانی  
ما همه مشتاق بر لقای مبارک  
کاشکی این نکته را ز صدق بدانی  
خواستهی اقدسی ز حضرت باری:  
تا ابد ای دوست پایدار بمانی  
نیز از آثار طبع علی اصغر اقدسی است:

شنیدم سرور و سلطانم آمد  
امین آن صاحب فرمانم آمد  
نمی‌ترسم ز حرف خلق، گویم:  
که جانم آمد و جانانم آمد  
فقیه و مفخر اهل روایت  
امام جمعه‌ی تهرانم آمد  
به جسم لاغر و رنجور چاکر  
یقین می‌دان که روح و جانم آمد  
به شهر مصر بیهق، هم‌چو یوسف  
ز سوی مردم کنعانم آمد  
به روز دوم خرداد امسال  
امین شرع و دین مهمانم آمد  
استاد امین در پاسخ آقای اقدسی سروده است:  
اقدسی! ای تازه شاعر شادباش  
از غم دنیای دون آزاد باش  
چون ز طهران آدمم زی سبزوار  
در مدیحه شعر گفتی بی‌شمار  
در دل ابن‌امین جا کرده‌یی  
زان که نظم شعر شیوا کرده‌یی

### آقابابایی

مرحوم حاج عباس علی آقابابایی از فرهنگیان قدیمی که شرح حال  
و عکس او در کتاب **شهر دانشوران بیدار** تالیف آقای محمود بیهقی  
مضبوط است، برای استاد امین سروده است:  
ابن امین در کمال و فضل به نام است  
هم در معنیش بین به سحر کلام است  
او به فصاحت فزون‌تر است ز «حسان»  
هم ز «فرزدق» نمونه‌یی به تمام است  
«سعدی» اگرچه خدای علم و ادب بود  
اوست پیمبر، بین ورا چه مقام است  
«حافظ» عرفان عیار گیر به باده است  
ابن‌امین را عیار شرع به جام است  
چون که به نظم آورد لئالی منشور

ما را نوای روح‌فزای تو در سر است  
 آن خطبه‌یی که زینب کبرا به شام خواند  
 بر ما بخوان که قلب مجبان پُر آذر است  
 ای اوستاد فحل که از فضل و دانشات  
 ایران، چنان بهشت فضایش معطر است  
 ما را ز فیض ناطقه‌ات کامیاب کن  
 زیرا بدون نطق تو این مُلک، ابتر است  
 استاد امین چنین پاسخ گفته است:  
 عرفانی! ای به کشور شعر و ادب، وحید  
 قلبات چرا ز مرثیه‌خوانان مکدر است  
 ایزد به هر که هر چه سزا دیده، داده است  
 هر کس به قدر خویش ثناخوان داور است  
 عالم اگر ز عالم و گوینده پُر شود  
 دیگر کلام نغز تو کی مثل شکر است

### حسن خسروی

این اشعار را حسن خسروی، خطاب به سیدحسن امین سروده و  
 طی آن از مرحوم استاد سیدعلینقی امین به بزرگی یاد کرده است:  
 ای آن که خاندان امین را نتیجه‌یی  
 خرم نهال باغ ادب را ثمر تویی  
 ابن‌امین که چون شجری پُرثمر بود  
 حقا که میوه و ثمر این شجر تویی  
 رحمت به شیر پاک تو ای شاعر جوان  
 ای آفرین بر آن پدری کش پسر تویی  
 اندر پی تفقدی از شاعران شهر  
 با جدّ و جهد بسته در این ره کمر تویی  
 با این که گوهر سخن امروز کم بهاست  
 منظور اهل دانش و اهل بصر تویی  
 خواندم ترانه‌ی تو به نام فرشتگان<sup>۸</sup>  
 دیدم به فضل و شعر و ادب چون پدر تویی  
 ارث پدر که می‌برد از هر جهت؟ پسر  
 البته از چنین پدری ارث‌بر تویی  
 زین بیش‌تر مزاحم حالت نمی‌شوم  
 با آن که لایق صفت بیش‌تر تویی  
 گفتی که خسروی تو هم اشعار گفته‌یی  
 گفتم که گفته‌ایم مگر بی‌خبر تویی  
 گفتی ز خلق از چه کناری گرفته‌یی  
 گفتم ز سر آن ز من آگاه‌تر تویی  
 و نیز گوید:

تمامی ز سادات عالی‌نسب

همه اهل علم و کمال و ادب

### برای آیت‌الله سیادتی

استاد امین به مناسبت بازگشت استاد خود آیت‌الله سیدحسن  
 سیادتی از نجف در ۱۳۱۳ به سبزوار چنین سروده است:  
 بیا که شاهد اقبال در کنار آمد  
 بیا که گلشن دین را گه بهار آمد

عقد ثریا ز شرم سنگ رخام است  
 و بر به سخن درکشد معانی منظوم  
 لعل و جواهر نگر به سفره‌ی عام است  
 گام زنده در طریق شرع و شریعت  
 تکیه‌ی وی، بر رسوم خیرالانام است  
 دوست وی، غوطه‌ور به نعمت و ناز است  
 دشمن وی مبتلا به زخم سهام است  
 گاه تواضع، مجال حرف نباشد  
 چون که در آن‌جا مقام صلح و سلام است  
 گاه مناعت، چنان‌که کوه موقر  
 اینش نکوتر، به نزد خلق لئام است  
 پس به محبت، اگرچه عبد رحیم است  
 بنده‌ی قهار، روز قهر و قیام است  
 خنده‌ی او هم چنان دری‌ست ز جنت  
 حوری و غلمان نطق نیز به کام است  
 و ر که به خشم او کشد زبانه‌ی شمشیر  
 تیغ لسانش در آن دهان به مدام است  
 بنده ز دل دوستدار حضرت اویم  
 او به زبان است یا به دل؟ به کدام است  
 گرچه گروکان دلی چو شد به محبت  
 دل بدل دل رود که حسن ختام است  
 استاد امین در دو بیت جواب گفته است:  
 ای که آقایی و بابایی به شهرت در زمین  
 جمله‌ی اشعار شیوایت بود در زمین  
 گفته‌یی اشعار در مدح که لایق نیستم  
 لطف کردی هست ممنون از شما ابن‌امین  
 عباس‌علی آقابابایی در هجو محمدحسین ناصر سروده و در پایان  
 از سیدعلینقی امین و سیدعبدالله برهان یاد کرده است:  
 بگو ز من تو به «ناصر» که ای حریف سخن  
 سخن دُر است تو آلوده داری‌اش به دهن  
 سزد که مرد سخنور به بوستان ادب  
 به جای بلبل گرد جلیس زاغ و زغن؟  
 اگر که ملح بود در کلام هزل و مزاح  
 تو شور کرده‌ای! ای پیرمرد دیر کهن  
 چه فرق بین تو، با آن رضا کچل<sup>۵</sup> باشد؟  
 که اوست لوطی و مطرب تو در سخن ذوفن  
 زبان درازیم اکنون ببخش و عفو نما  
 که شاعران همه چون لاله‌اند و من سوسن  
 به مجلسی که امین<sup>۶</sup> است و حاجی برهان<sup>۷</sup>  
 خطاست خواندن اشعار خویش، آن هم من

### سیدمحمد رضا عرفانی

سیدمحمد رضا عرفانی در گرگان در ۱۳۳۳ سروده است:  
 امسال، وضع منبر ما، طور دیگر است  
 هر کس دو شعر مرثیه خواند، اهل منبر است  
 جمعی که دم ز حکمت سقراط می‌زنند  
 از شاهکار منبرشان، جنگ خیبر است  
 باری صبا ز ما به جناب امین بگوی

بیا که حجت‌الاسلام سبزواری آمد  
بیا که حامی احکام کردگار آمد  
بیا که بلبل داستان هشت و چار آمد  
بیا که آیت یزدانی آشکار آمد  
به‌رغم مدعیان حسود آمد باز  
رسید وقت که افتد ز پرده بیرون راز



سیادتی که همه خلق و خوی او حسن است  
سیادتی که به میدان علم تهمت‌ن است  
سیادتی که همی بی‌نظیر در زمن است  
سیادتی که چو روح روان در این بدن است  
سیادتی که نه او را کلام ما و من است  
سیادتی که خود اعلم به عصر خویشتن است  
برای تربیت روح و جان ما آمد  
برای رهبری خلق رهنما آمد



بگو به دشمن بدخواه دیدگانت کور  
رسید آیت عظمای کردگار غفور  
سیادتی که وجودش بود سراسر نور  
رسید با ید بیضا کلیم‌وار: از طور  
نزول رحمت حق راست ذات او مامور  
ز یمن مقدم او گشت عالمی معمور  
زمین مرده ز یمن قدوم او زنده  
مدام سایه‌ی او بر رئوس پاینده



سیادتی چو ز بیهق بشد به‌سوی نجف  
یگانه گوهر بس پُرپها بشد از کف  
مقامش ار که دهم شرح القلم قدجف  
نیود در دل احباب او نشاط و شعف  
بزد به جان و دل خلق لشکر غم صف  
همای بخت کنون، گسترد بال شرف  
سیادتی ز سفر: البشاره: باز آمد  
ز شوق ابن‌امین بین ترانه‌ساز آمد

پیری رسید از ره و راه‌گریز نیست  
من مرغ پر شکسته و صیاد می‌رسد  
پیری رسید و قامت از بار غم خمید  
پیری چو در رسد دل ناشاد می‌رسد  
گفتم کجاست داروی درد دل غمین؟  
گفتند «شعر تر» که خداداد می‌رسد  
گفتم کجاست بزم طرب خیز شاعران؟  
شیرین سخن بگویی! که فرهاد می‌رسد  
جمع‌اند شاعران به شب شعر سبزواری  
وان جاز راه شاعر استاد می‌رسد  
از نسل پاک «هادی اسرار» سبزواری  
ارث پدر همیشه به اولاد می‌رسد  
آن فیلسوف عارف مرتاض بی‌نظیر  
کاندر ورع به بوذر و مقداد می‌رسد  
شعر «حکیمی» ست چون در گران‌بها  
طبع «بلوکی» ست که وقاد می‌رسد  
«اخوان» به لهجه‌های محلی سروده شعر  
«فیاض» چون «مروچی» راد می‌رسد  
گاهی به افتخار سخن گوید «افتخار»  
کاخ سخن ز شعر وی آباد می‌رسد  
«صدیقی» آن که از سخنش صدق بر ملاست  
او را مدد ز عالم ایجاد می‌رسد  
وان شاعران فحل که خواهیم اگر شمرد  
تعدادشان به یکصد و هفتاد می‌رسد  
باری پیام من به «عربشاهیان» رسان  
ضحاک رفت و کاوه‌ی حداد می‌رسد  
من «خواستار» جمله ادیبان محفلم  
هر یک به پای صاحب عباد می‌رسد  
آتش به‌جان دشمن این مملکت فتد  
آتش چرا ز جانب بغداد می‌رسد  
ابن‌امین به یاد «شب شعر سبزواری»  
گفت این ترانه را که به نقاد می‌رسد

### پی‌نوشت‌ها

۱- مقصود مرحوم حاج سیدمصطفی ربیب‌الذکرین گرگانی‌ست که شهربانی گرگان به مناسبت مبارزات دینی‌اش بر ضد رضاشاه او را در حوالی ۱۳۱۴ از گرگان به شاهرود تبعید کرد. ۲- مقصود حاج سیدرضا موسوی گرگانی‌ست. ۳- مقصود حاج حبیب‌الله کمالی گرگانی‌ست. ۴- در این جا «هر سه» یعنی دو میهمان (ربیب‌الذکرین و سیدرضا موسوی) و شخص میزبان (حبیب‌الله کمالی). ۵- «رضا کچل» نام یکی از بازیگران و دلکان زمان بوده است که به همراه دخترش در مجلس‌های شادی هم‌چون محافل عروسی و ختنه‌سوری نمایش «روحوضی» می‌داده و با هنر و مسخرگی موجب تفریح حاضران می‌شده است. آقای محمود بیهقی نام او را در شمار هنرمندان هنرهای نمایشی در بخش پایانی کتاب **سبزواری: شهر دانشوران بیدار** (ص ۳۰۸) آورده است. ۶- اشاره به مرحوم استاد سیدعلینقی امین. ۷- اشاره به مرحوم حاج سیدعبدالله برهان که مرحوم استاد امین شرح احوال آن مرحوم را پس از فوت ایشان در ۱۳۴۳ در هفته‌نامه‌ی بیهق که به صاحب امتیازی و مدیریت مسوول آقای کاظم اسکویی در سبزواری منتشر می‌شد، نوشته‌اند. ۸- «ترانه‌ی فرشتگان» دفتر اشعار سیدحسن امین که در آذر ۱۳۴۳ منتشر شده است.

### برای شب شعر سبزواری

این اشعار را زنده‌یاد استاد سید علینقی امین در شب شعر سبزواری که به دعوت بهاء‌الدین حکیمی (نوه‌ی ملاهادی سبزواری) از تهران به سبزواری رفته بودند، در آن جا سروده‌اند و طی این اخوانیه‌ی بلند نام چندین تن از شاعران و سخنوران سبزواری را آورده‌اند:

هفتاد ساله‌ام، که به امداد می‌رسد؟

تنها خداست آن که به فریاد می‌رسد  
هر ناکسی، کسی شده امروز، ای دریغ!  
بر بی‌کسان نگر که چه بیداد می‌رسد  
غافل شدم ز نقد جوانی و ناگهان  
بانگ رحیل و نوبت میعاد می‌رسد

